

آنچه خواستاران هنر از هنرمند می خواهند

— هنرمند حقیقی به خواستارانش بستگی تام دارد .
— روشن تر بگوئیم هنرمند خواستاران خود را به وجود می آورد .
— اگر شما دوره‌های متمادی را مورد مطالعه قرار داده باشید، این حرف صحیح است اما اگر زمان معینی را در نظر بگیرید، خواستاران و نوع آنها خواهی نخواهی در کار هنرمند اثر قطعی دارد .
مثال روشنی می‌زنیم: تا وقتی که خواستاران نقاشی، شاهان و کلیساها و ثروتمندان و صاحبان کاخها بودند، نقاشان می‌کوشیدند تصویر مجالس را در پرده‌های بزرگ بسازند؛ همیشه تاجرهای هلندی بفکر افتادند که دیوار خانه کوچکشان را با پرده نقاشی زینت دهند، نقاشان هم بساختن پرده کوچک پرداختند . اگر «ورمیر»^۱ در عصر دیگری بوجود آمده بود، شاید به نقاشی دیواری می‌پرداخت . جامعه جدید مکزیکی موجب ظهور «دیگوریورا»^۲ شده است .

— شما اینطور تصور می‌کنید که هر عصری تنها یک نوع خواستار به وجود می‌آورد . عصر خودمان را در نظر بگیرید؛ می‌کنست نقاشی از سازمان ملل سفارش تابلوی بسیار بزرگی را پندیرد، درحالیکه در هر گوشه و کنار دوستاران نقاشی برای خرید تابلوهای کوچک سر و دست بشکنند .

— اندازه پرده در مرحله ثانوی است . اما موضوع اصلی تابلو هم بر حسب سلیقه خریداران و مورد استعمال تابلو تغییر می‌یابد . مثلاً به فن چهره سازی توجه کنید . عکاسی این هنر را از بین برده است زیرا مردم خرسند

(۱) Vermeer نقاش هلندی که در منظره سازی و طرح داخل خانه استاد بود.

(۱۶۳۲-۱۶۷۵)

(۲) Diego Rivera نقاش معاصر مکزیکی (متولد ۱۸۸۶) که مدتی در پاریس

زندگی می‌کرد و از جمله نقاشانی است که شیوه ایشان به «مکتب پاریس» مشهور است.

هستند که باخرج کمتری توانسته اند تصویر دوستان خود را بدست بیاورند .
- اما صورت زیبای نقاشی شده از بهترین عکس ها هم حقیقی تر و
زنده تر است .

- بله ، ولی چهره ساز بمعنی حقیقی بسیار کم داریم . فعلا نقاشی را
کنار می گذاریم و از هنر رایج تری مثل سینما صحبت می کنیم . فیلم های
سینما هم نسبت به تماشاگران تغییر شکل داده است .
- شما کتاب «ادکارمون» را بنام «ستارگان سینما» خوانده اید؟ در این
کتاب نوشته است که سینما وقتی نمایشی برای عوام الناس بود دارای موضوع
های بسیار عادی و از نوع درامهای عوام پسند و هیجان آور بود ، هینکه طبقه
متوسط به آن روی آوردند ، صاحبان سینما بفکر افتادند که برای تماشاگران
جدید موضوع هائی شبیه زندگی واقعی انتخاب کنند که نمایش آن پایانی
خوب داشته باشد .

تا ترهم در قرن نوزدهم چنین راهی را پیش گرفت . در حدود سال
۱۸۳۰ «درام رماتیک» جانشین نمایشهای برهه جان کردشگاهها شد که
همان موضوع هارا بصورت آبرومندتری بیان می کرد و تماشاگران بر ازنده
تری را جلب کرد .

در زمان «لوئی فیلیپ» و «ناپلئون سوم» طبقه شهر نشینان تفوق
یافتند و حاصل آن شد که کمیدی اخلاقی که موضوع آن از زندگی واقعی گرفته
شده بود روی کار آمد و «الکساندر دوما» ی اول و دوم بوجود آمدند ... این
علل بعدها موجب پیدایش سبک «وریسم»^۱ در ایتالیا و فیلم اجتماعی
امریکائی شد .

- اما این سینمایی که شما آن را مخصوص طبقه متوسط شهر نشین
خواندید مورد پسند عوام الناس هم بود .

- بنظر من در حقیقت این نوع فیلم سطح فکر توده مردم را بالا
برده به طبقه متوسط رسانده است زیرا از طرفی تصویر نوعی از زندگی
راحت و محسوسی را که مورد تقلیدشان بود در نظرشان مجسم کرد و از طرف
دیگر به آنها ذوق افسانه ای بخشید . این موضوع در روسیه هم حقیقت پیدا کرد .
فیلم «چهل و یکمین» با وجود آنکه آخرش مانند نمایشهای «کرنی» بود -

(۱) VÉRISME مکتب ادبی که بانی آن «وردگا» Verga داستان نویس

«رئالیست» ایتالیائی (۱۸۴۰-۱۹۲۲) است .

که زنی که در آن نقش اول را عهده‌دار بود عاشقش را فدای حزب کرد - باز فیلم احساساتی بود .

- پس باین ترتیب شما موضوع حرف مرا تأیید کردید که کارگردان سینما تماشاگرانی برای خود بوجود می‌آورد یا فکر و سلیقه آنها را بوسیله نمایش فیلم‌ها عوض می‌کند .

- نه ! قبلاً تحولی اجتماعی فکر این تماشاگران را تغییر داده است . چون وسایل معاش داشته و کمتر گرفتار مبارزه با انقلابات بوده‌اند و بهمین جهت فراغت لازم را برای درک و مشاهده احساسات یافته‌اند .

- درباره این مطلب چه می‌گوئید که در تاتر هم مانند سینما دیگر تماشاگر از سنت و آداب طبقه متوسط و شهر نشین دور می‌شود و بجای مطالب زنده و حقیقی به درامهای تند و تیره متمایل می‌گردد ؟ شما هم مانند من تصور نمی‌کنید که خود کارگردانان سینما که از اجتماع متنفر و گریزان شده‌اند، بدینی‌ها و نظر تاریک و کینه‌جوی خود را بوسیله انتخاب این نوع نمایش‌ها به تماشاگران تحمیل می‌کنند و آنها هم بابدعت خوی غیرعادی و شهوات حیوانی یا بسبب تقلید و مد ، آنرا می‌پذیرند ؟

- شما موضوع را بسیار ساده می‌کنید . خطاست که تصور کنیم امروزه همه خریداران هنر جز خشونت و حیوانیت طالب چیز دیگری نیستند . در هر عصری در وجود دسته بیشماری از مردم ریشه خوی شهوانی و حیوانی جا دارد که بعضی از آثار هنری موجب تسکین آن خوی می‌شود . رقص ستارگان سینمای ما نظیر رقص مرادگان است که مردم قرون وسطی به آن معتقد بودند . خاطرات زنده جنگ جهانی و وحشی‌گری که معاصران ما شاهد آن بوده‌ و هستند موجب پیدایش این وسواس و تلقین می‌باشد ، اما در همین زمان ما شاهد پیدایش تاتر و فیلم‌های شاعرانه هم هستیم . نسل جوان خواه از طبقه پائین و عوام الناس باشد یا طبقه متوسط (که امروزه تعیین حدود آن مشکل است) در برابر خود آینده‌ای دشوار با حوادثی عجیب می‌بیند و از اینرو به عالم فراموشی پناهنده می‌شود . بنابراین بی آنکه خود حس کند ، آدمی تخیلی و پابند احساسات می‌شود و «رمانتیک» می‌گردد . مگر «رمانتیک» چه بود ؟ - فراری به عالم گذشته یعنی به رمان تاریخی یا به کشور های خارجی یعنی به اسپانی و ایتالی و یونان یا گریز به عالم آینده یعنی ایمان به علم و ترقی .

اما امروز ما چه می‌بینیم ؟ مگر فیلم‌های تاریخی حتی اگر بی معنی

باشد رونق ندارد؟ سفرنامه یا رمان هائی که حاوی تخیلات علمی^۱ است موقیت ندارد؟

- این «رمانتیسیم» جدید چرا بوجود آمده است؟

- چرا «رمانتیسیم» سال ۱۸۲۵ بوجود آمده؟ زیرا پس از يك دوره طولانی جنگ و انقلاب آرامشی بوجود آمد و شورها و هیجانها محل ظهور و بروزی نیافتند.

- چرا «رمانتیسیم» ۱۹۵۷ بوجود آمد؟ زیرا ماهم تازه از دوره پر آشوبی بیرون آمده ایم.

- آیا واقعاً از این دوره پر آشوب نجات یافته ایم؟ آیا علل اضطراب مارا رها کرده است؟

- نه البته! اما این اضطراب و آشفتگی دست از «رمانتیسیم» ۱۸۲۵ هم برنداشته بود. فرانسه چنان شدیداً بجوش آمده بود که کاملاً نزدیک انفجار بود: انفجاری که در ۱۸۳۰ رخ داد. غرور ملی که در آن دوره در اروپا بوجود آمده بود همان اثری را داشت که امروز در آسیا و آفریقا دارد. معیناً خطرهای عادی روزانه بنظر بسیار کمتر از آن می آمد که بین سالهای ۱۸۱۵ - ۱۷۸۹ وجود داشته است. آن عصر تشنه قدرت بود. سرهنگ جوانی به «استاندارد» گفته بود: «بعد از لشکر کشی به روسیه دیگر «بغی ژنی دو لید» بنظر من تراژدی زیبایی نمی آید.»

در این زمان دیگر خواستاران هنر از طبقه اعیان نبودند بلکه طبقه تازه ای بوجود آمده بود که از هیچ خشوتی هراس نداشت بلکه فقط تشنگی روزافزونی به اضطراب و هیجان شدید در خود حس می کرد. آیا این اوصاف عیناً تصویر زمان معاصر ما نیست؟

- تشنگی روزافزون به هیجان شدید؟ شاید درست باشد. اکنون عده ای این هیجان ها را در کتابهای «تنسی ویلیامز» می جویند، عده دیگر آن را در عظمت ظاهری اشیاء یا پیش آمده های شدید می یابند مثل سینماهای عظیم و فیلمهایی که دارای موضوعهای تخیلی وحشتناک هستند و هیاهوی موسیقی جاز. اما تصور نمی کنید که وظیفه هنرمند بزرگ تنها فرو نشانیدن این تشنگی بوسیله چاشنی های تند و تیز نیست بلکه بهتر است حوائج عالیتری در آنها وجود بیاورد؟

- هنرمند بزرگ هرگز بفکر خواستار هنر خود نیست و وظیفه ای برای

خود تعیین نمی کند، بلکه اثر هنری برای او فقط این نتیجه را دارد که از بارسنگینی که مغزش را می فشرد نجاتش می دهد. اما اگر بطریقی فراموش نشدنی احساسات جاودانی بشری را در قهرمانان و در داستان و در تصاویرش مجسم کند، حتماً خواننده یا تماشاگر خود را در وجود آنان خواهد یافت و از همین جا تزکیه نفس می یابد. مدتی پیش از دانشجویانی که در مسابقه عمومی شرکت کرده بودند سؤال شده بود:

خواندن کتاب در شما چه اثری می گذارد؟ کتاب می خوانید بقصد آنکه فراغت خاطر پیدا کنید یا برای آنکه اشخاص و حوادثی نظیر شخصیت و مشغله های ذهنی خود در آن بیابید؟

اگر از من بپرسند جوابم اینست: «هم این و هم آن» یا بهتر بگویم:

«گاهی این و گاهی آن». مردم وقتی شباهتی بین خود و قهرمانان کتاب یا فیلمی به بینند تحولی در وجودشان ایجاد می شود. «راسین» و «ماربو» و «مادام لافایت» و قبل از آنها داستانهای درباری شکل تازه ای از احساس را در فرانسویان بوجود آوردند. «ژان ژاک روسو» این شکل را بصورت تازه ای درآورد. «ژیرود» در عالم واقعی زنانی بوجود آورد که خاص آثار خود او بود.

— پس حق با من بود، هنرمند خود خواستاران خویش را بوجود می آورد.

— اما هنرمند نمی تواند در خواستاران خود تأثیری بکند و تحولی در ایشان بوجود بیاورد مگر آنکه اول خود ایشان بجانب او روی آورند. هنر تعلیمات اجباری نیست، هنرمند باید قبل از تعلیم داوطلبان را دور خود جمع کند. باین سبب است که باید کاری بکند که عامه مردم از آن خوششان بیاید.

— برای رسیدن به این مقصود گاهی نیز ناچار است که حس نفرت ایشان را برانگیزد.

— بله! موافقم!

ترجمه زهرای خالری